

نقد و بررسی استنادات محمد عماره درباره «مشروعیت سیاسی انتخاب»

دریافت: ۹۵/۶/۲۴ تأیید: ۹۵/۹/۲۸ صفدر الهی‌راد* و سیدابوالقاسم کاظمی شیخ شبانی**

چکیده

بحث از روش تعیین حاکم از مباحث چالش‌برانگیز میان اندیشمندان اسلامی بوده و مکاتب و فرقه‌های مختلف با پذیرش اصول و مبانی صحیح یا فاسدی، به روش یا روش‌هایی متفاوت در این باره معتقد بوده و بدان توصیه می‌کنند. یکی از نظریات پرطرفدار در میان اهل سنت نظریه «انتخاب» است که مطابق آن تعیین حاکم حق مردم بوده و انتخاب و رأی آنان در این باره تعیین کننده است. در این پژوهش به تبیین و بررسی استدلال «محمد عماره»، اندیشمند برجسته نومعتزلی، به سخنان امیرالمؤمنین ۷ در این باب می‌پردازیم و خواهیم گفت استدلال به این روایات بر اثبات نظریه «انتخاب و بیعت» ناتمام است.

واژگان کلیدی

امام علی ۷، مشروعیت، بیعت، امامت، محمد عماره، انتخاب

* عضو هیأت علمی گروه کلام مؤسسه امام خمینی .:

** دانش پژوه مقطع کارشناسی ارشد مؤسسه امام خمینی .:



پښتو ښکته ځاښه علوم انساني و مطالعات فرښکته
پرتال جامع علوم انساني

مقدمه

مسأله امامت و رهبری جامعه از جمله مسائلی است که از جنبه‌های گوناگونی همچون ضرورت حکومت، منشأ مشروعیت، ویژگی‌ها و روش تعیین حاکم، وظیفه مردم در قبال حاکمیت و بالعکس مطمح نظر بوده و پیرامون آن مناظرات و مباحث قابل تأملی درگرفته است. ما در اینجا به بیان و بررسی برخی ادله یکی از روش‌های تعیین حاکم (انتخاب) می‌پردازیم.

یکی از پرسش‌های کلیدی در باب حکومت و رهبری جامعه پیرامون روش تعیین حاکم و رهبر است. همه افرادی که در یک جامعه زندگی می‌کنند، مایلند بدانند حاکم آن جامعه چگونه و با چه روشی برای تصدی آن منصب برگزیده می‌شود. چرا از بین همه افراد، این فرد یا گروه حق حکومت و فرمانروایی بر دیگران را دارند؟ چگونه به این منصب دست پیدا کرده‌اند؟ هر یک از شیعه و نومعتزله با وجود اشتراک در بسیاری موضوعات کلامی از جمله توحید، نفی رؤیت خداوند، عدل، ضرورت وجود حکومت و امام، پاسخی متفاوت به این پرسش داده و دیگری را در پاسخ‌دهی‌اش مصاب نمی‌داند. شیعه در مسأله تعیین امام قائل به «نصب الهی» و نومعتزله همچون معتزله قائل به «انتخاب و بیعت» است.

نظریه شورا و انتخاب از جمله نظریات پرطرفدار در بین اهل سنت بوده و از قدمت بالایی برخوردار است. برخی در بیان پیشینه این نظریه بر این باورند که مطابق روایات اهل سنت نخستین کسی که نظریه شورا را مطرح کرده خلیفه اول، در سال ۲۳ هجری و در آخرین روزهای حیاتش بود (حسینی میلانی، ۱۳۸۷، ص ۵۸-۴۳). از آن پس اندیشمندان اهل سنت همچون «سعدالدین تفتازانی»، «قاضی عبدالجبار» و... در کتاب‌های خود به تبیین و توضیح این دیدگاه پرداخته‌اند و تا زمان حاضر نیز این مسأله همچنان در کتب و مجامع علمی، موضوع بحث و بررسی‌هایی قرار گرفته و می‌گیرد.

از آنجا که یکی از طرف‌های مهم گفتگو در این میدان در عصر حاضر متفکرانی از

جریان نومعتزله بوده و دیدگاه‌های آنان در این باره کمتر مورد توجه اندیشمندان شیعه قرار گرفته است، در این پژوهش نخست به بیان مختصری از نظریه انتخاب از دیدگاه یکی از این اندیشمندان به نام دکتر «محمد عماره» خواهیم پرداخت، سپس استنادات وی به سخنان امام علی 7 بر رد نظریه شیعه و اثبات نظریه «انتخاب» را بررسی خواهیم کرد و ضعف دیدگاه و استنادات او را روشن خواهیم ساخت. و از دیگر جنبه‌ها، شخصیت‌ها و ادله مربوط به نظریه انتخاب صرف نظر خواهیم کرد.

نظریه عماره¹ در باب تعیین حاکم

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، «عماره» روش تعیین حاکم را «انتخاب» مردم می‌داند (عماره، ۲۰۰۵م، ص ۱۵-۱۴ و ۳۹-۴۰)؛ ولی نه انتخاب همه مردم؛ بلکه گروهی خاص از افراد جامعه. وی در یک تقسیم‌بندی مردم جامعه را به خواص و عوام تقسیم می‌کند. خواص کسانی‌اند که امامت، امام، وظایف و شرایط او را به خوبی می‌شناسند و «عوام» کسانی‌اند که توانایی ورود به این مسأله و میدان را ندارند (عماره، ۱۹۸۹م، ص ۳۳۸). خواص گاهی «اهل اختیار» یا «انتخاب» و گاهی «اهل حل و عقد» نامیده می‌شوند. همین عنوان (اهل حل و عقد) می‌طلبد که این افراد در جامعه وزن و جایگاه خاصی داشته باشند. آنها شبیه رهبران محلی در سرزمین‌های مختلف هستند که بیش از دیگران در امور کلی مردم از جمله امامت و سیاست، اطلاع و آگاهی دارند و سخن آنها مورد پذیرش عامه مردم است. همان افرادی که حق انتخاب و نصب امام را دارند و باید به این فریضه الهی اقدام کنند (همان، ص ۳۴۱-۳۴۰). اینکه تعداد این خواص باید به چه عددی برسد مهم نیست؛ بلکه مهم رسیدن این افراد به یک کمیته یا کارگروهی برای تعیین امام است (همان، ص ۳۴۶). این کمیته صلاحیت انتخاب امام را دارد؛ زیرا افراد این کمیته از آن جهت که واجد شرایط رهبری و تأیید توده‌های جامعه‌اند، نماینده همه مردم نیز می‌باشند. پس سخن آنها بیان‌کننده دیدگاه امت است؛ یعنی سخن و تصمیم این کمیته زمانی اجرایی است که مطابق اراده و دیدگاه جامعه باشد. بنابراین اگر نظر این کمیته مطابق دیدگاه مردم نباشد، پذیرفتنی نیست (همان، ص ۳۴۷-۳۴۶).

این دیدگاه مبتنی بر مبانی ای همچون اراده و اختیار انسان، عصمت امت، عدم عصمت پیامبر در امور سیاسی - اجتماعی و... می باشد که باید در جای خود به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گیرند. در اینجا به برخی نقدهای محتوایی این نظریه و نارسایی های آن در مقام عمل اشاره خواهیم کرد:

نقد محتوایی: مهم ترین ایراد محتوای این نظریه، ناسازگاری آن با منابع دینی است. با توجه به کتاب، سنت و عقل، درمی یابیم که خداوند تعالی روشی غیر از انتخاب مردم را برای تعیین حاکم جامعه در نظر گرفته که تنها راه صحیح نیز همان است و آن چیزی جز «نصب الهی» نمی باشد.

نقد عملی: این نظریه در مقام عمل نیز با نارسایی هایی از این دست روبرو است:

۱. کمیته ای که «عمار» از آن نام می برد، چه کسی باید تشکیل دهد؟ چه شخص یا اشخاصی مسئول تشکیل این کمیته هستند؟

۲. اعضای این کمیته چگونه تعیین می شوند؟ اگر افراد این کمیته همان رهبران و نمایندگان ضمنی جامعه هستند؛ نمایندگانی که نه براساس انتخاب یا قانونی خاص؛ بلکه براساس آداب و رسوم، از طرف مردم به عنوان بزرگ، سخنگو و نماینده آنها شناخته شده اند، روش مشخص و شفاف برای تعیین این افراد وجود ندارد و امکان دارد که هر شخصی خود را در این مرتبه و واجد این موقعیت بداند یا اینکه برخی افراد در یک قوم یا جامعه ای نسبت به فردی خاص این نظر را داشته باشند و او را بزرگ خود بدانند در حالی که برخی دیگر نظری متفاوت با آنها داشته باشند، به همین خاطر تعیین اعضای این کمیته فاقد معیار و ملاک خاصی می باشد.

۳. منظور از اینکه تصمیم این کمیته باید موافق نظر مردم باشد چیست؟ آیا مقصود این است که نظر آنها باید مطابق نظر همه مردم باشد؟ بطلان این سخن روشن است؛ زیرا این توافق و تطابق اگر نگوئیم محال است، می توان گفت قریب به محال است و احتمال تحقق آن نزدیک به صفر است و اگر منظور این باشد که تصمیم این کمیته مطابق نظر اکثر افراد جامعه باشد، باز از کجا معلوم که اکثر مردم نسبت به تصمیم این افراد رضایت داشته و تصمیم آنها را تأمین کننده نظر و دیدگاه خود تلقی کنند؟

۴. مرجع تشخیص تطابق و عدم تطابق تصمیم این کمیته با خواست و اراده مردم چیست؟ چه کسی تشخیص می‌دهد نظر کمیته معرفی امام، با نظر مردم هم‌خوانی دارد یا نه؟

اینها همه ابهاماتی هستند که در این بخش از نظریه «عمار» وجود دارد و او پاسخ روشنی در این باره ارائه نکرده است. در ادامه به بیان و بررسی استنادات عماره به سخنان امیرالمؤمنین علی 7 در این باره خواهیم پرداخت.

استنادات عماره به کلمات امیرالمؤمنین 7 بر نظریه انتخاب

«عمار» به ادله متعددی از عقل و نقل برای اثبات نظریه «انتخاب» استناد کرده است. برخی از سخنان، خطبه‌ها و نامه‌های امیرالمؤمنین 7 از جمله استنادات او می‌باشد که بنابر ادعای مستدل، تصریح و تأییدی از جانب آن حضرت بر نظریه انتخاب و بیعت به شمار می‌آید (عمار، ۱۹۸۹م، ص ۳۲۱). در این بخش به بیان مهم‌ترین این استنادات خواهیم پرداخت.

۱. بعد از قتل «عثمان» مردم نزد حضرت علی 7 رفته و گفتند: دستت را پیش بیاور تا با تو بیعت کنیم، حضرت در پاسخ فرمود: «این (تعیین خلیفه) کار شما نیست، بلکه مربوط به مهاجرین و انصار است، هر که را آنها امیر بدانند، امیر است». سپس مهاجرین و انصار نزد حضرت آمدند و گفتند: دستت را پیش آور تا با تو بیعت کنیم، حضرت به آنان فرمود: «غیر از مرا انتخاب کنید تا من و شما با او بیعت نمایم. من وزیر باشم برای شما بهتر است تا اینکه امیر باشم» (عمار، ۱۹۸۹م، ص ۳۲۱؛ قاضی عبدالجبار، بی تا، ج ۱، ص ۲۸۱).

سخن در اینجا فقط از شوری، بیعت و انتخاب است؛ چه از جانب علی 7، چه از جانب مهاجرین و انصار، چه از ناحیه مردم و این نشانگر این است که نص و تعیینی در بین نبوده و اگر بگوییم نصی در کار بوده، اما حضرت آن را بیان نکرده‌اند، عدم بیان نص و تعیین، کنار زدن حکم خداوند بود [که این هم از حضرت علی 7 بعید است] (عمار، ۱۹۸۹م، ص ۳۲۲-۳۲۱).

۲. هنگامی که علی ۷ خلافت را پذیرفت، از مردم خواست که بیعت، علنی و در مسجد باشد و به آنها فرمود: «بیعت من مخفیانه نیست، من به مسجد می‌روم پس هر که خواست با من بیعت کند [در مسجد] بیعت کند» (همان).

۳. همچنین فرمودند: «اگر یک نفر از مردم ناخوشایند باشد، در این امر (خلافت) وارد نمی‌شوم» (ابن ابی‌الحدید، ۴۰۴، ج ۴، ص ۱۰-۸). سخن در اینجا از بیعت و رضایت و اختیار است (عماره، ۱۹۸۹م، ص ۳۲۲).

۴. روزی که مردم می‌خواستند با حضرت بیعت کنند، ایشان خطبه‌ای ایراد فرمودند که در آن خطبه آمده است: «مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید، آگاه باشید، اگر دعوت شما را بپذیرم، بر اساس آنچه می‌دانم با شما رفتار می‌کنم. اگر مرا رها کنید چون یکی از شما هستم و شاید شنواتر و مطیع‌تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم. اگر من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است تا امیر و رهبر شما گردم» (نهج البلاغه، خطبه ۹۲).

کسی نمی‌تواند گمان برد این سخن از کسی باشد که نصی برای امامت او وجود داشته است که خداوند و رسولش مردم را ملزم به آن کرده باشند (عماره، ۱۹۸۹م، ص ۳۲۲).

۵. آن حضرت برای یادآوری روز بیعت و موقعیتشان نسبت به درخواست بیعت از جانب مردم (پذیرفتن بیعت مردم) می‌فرماید: «دست مرا برای بیعت می‌گشودید و من می‌بستم، شما آن را به سوی خود می‌کشیدید و من آن را می‌گرفتم! سپس چونان شتران تشنه که به طرف آب‌شخور هجوم می‌آورند بر من هجوم آوردید تا آن که بند کفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افراد ناتوان پایمال گردیدند. آن‌چنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان، شادمان و پیران برای بیعت کردن، لرزان به راه افتادند و بیماران بر دوش خویشان سوار و دختران جوان بی‌نقاب به صحنه آمدند» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹).

۶. امیر مؤمنان ۷ در خطبه معروف به «شش‌شقیه»، در بیان بی‌رغبتی نسبت به حکمرانی بر مردم می‌فرماید: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر

حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اوّل آن سیراب می‌کردم. آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی ارزش‌تر است» (همان، خطبه ۳).

چگونه کسی که خداوند در قرآن و پیامبر در سخنانش بر امامت او تصریح کرده‌اند، می‌تواند از انداختن مهار شتر خلافت بر کوهان آن سخن بگوید؟! مگر اینکه دستور خداوند را کنار زده و امر او را سبک شمرده باشد و چقدر این گمان نسبت به امام علی 7 دور و بی‌اساس است! (عمار، ۱۹۸۹م، ص ۳۲۳).

۷. زمانی که مخالفت «طلحه» و «زبیر» آشکار گردید، حضرت حوادث روزی که مردم با او بیعت کردند و حق بیعتی که بر گردن همه دارد را به مردم یادآوری و در یکی از خطبه‌هایش فرمود: «ای مردم شما مرا از خانه‌ام بیرون آورده و با من بیعت کردید؛ در حالی که حکومت بر شما خوشایند من نبود و از آنچه در دل‌های بسیاری از شما بود آگاه بودم و این دو (طلحه و زبیر) در صدر بیعت‌کنندگان با من بیعت کردند؛ ولی بیعت شکسته‌اند (ابن ابی‌الحدید، ۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰۷؛ عمار، ۱۹۸۹م، ص ۳۲۳).

در این روایت نیز، سخن از بیعت و انتخاب مردم و پیمان شکنی است و امام بر مطلب دیگری همچون نص و نصب الهی استناد نمی‌نماید. بنابراین ادعای «عمار» این است که مطابق این روایات روشن است که انتخاب، تنها راه تعیین امام بوده و امام علی 7 نیز بر این مطلب اقرار و تأکید می‌نمودند.

«عمار» برای اثبات «نظریه انتخاب و بیعت»، به نامه‌های امیرالمؤمنین 7 که به «معاویه»، والیان و استانداران نگاشته نیز تمسک کرده است. در اینجا جهت اختصار تنها به یکی از مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

حضرت به «جریر بن عبدالله بجلی»، هنگامی که او را با نامه‌ای به سمت معاویه فرستاد، فرمود: «نامه مرا نزد معاویه ببر. اگر در آنچه مردم داخل آن شده‌اند، داخل شد (مانند دیگران بیعت کرد) که هیچ وگرنه نامه را به او بده و او را آگاه کن که نه

من راضی به امارت او هستم و نه مردم راضی به خلافت او» و در این نامه خطاب به معاویه می‌فرماید: «اما بعد، همانا بیعتی که مردم در مدینه با من کرده‌اند برای تو نیز که در شام اقامت داری الزامی است؛ چون همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و بر همان پایه و روشی که با ایشان بیعت شده بود، با من بیعت کرده‌اند، از این رو [هیچ فرد] حاضر را چاره‌ای نیست مگر آنکه اختیار بیعت کند و [هیچ فرد] غایب را راهی نیست که آن را مردود شمارد. شورا فقط حق مهاجران و انصار است و هنگامی که شورایی از مهاجران و انصار تشکیل شد و بر رهبری مردی اتفاق کردند و او را امام خواندند این همان گزینش مورد رضای خداست. ... طلحه و زبیر با من بیعت کردند و سپس بیعت مرا شکستند و این بیعت شکنی آنان در حکم ارتداد بود... و بدان که تو در شمار آزادشدگان جنگی هستی و اسیران آزاد شده سزاوار خلافت و شرکت در شورا نیستند» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۷۶-۷۵؛ منقری، ۱۳۸۲، ص ۲۹).

پس رأی، انتخاب، شورا و بیعت، راه‌های حکومت بر مؤمنین و ابزار نصب امام هستند و شیوه مسلمانان در زمان خلفا از بیعت «ابوبکر» تا بیعت حضرت علی ۷ همین بوده است و آن حضرت از بیعت به‌عنوان یک نظام قانونی ثابت برای حکومت سخن می‌گوید و از معاویه می‌خواهد که این چارچوب را بپذیرد و از آن پیروی کند. پس دیگر ادعای نص و تعیین چه جایگاهی دارد؟ (عمار، ۱۹۸۹م، ص ۳۲۷-۳۲۶).

در این قسمت لازم است به بیان نقدهای وارد بر استدلال «عمار» به استنادات بالا بپردازیم. در بیان نقدها ابتدا به «بررسی‌های کلی» و سپس به «بررسی‌های موردی و خاص» خواهیم پرداخت.

بررسی‌های کلی

قبل از اینکه بخواهیم به نقد و بررسی روایات و دلالت آنها بپردازیم، بهتر است ابتدا معنا و چیستی «بیعت» را بیان کنیم تا مقصود از بیعت در روایات مورد استناد روشن شود تا در دام مغالطه گرفتار نشویم.

معنا و چیستی بیعت

بیعت به معنای پیمان بستن، دست دادن [به منظور ایجاد معاهده] و اطاعت و پیروی کردن آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۶۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۲۶؛ صاحب‌بن‌عباد، ج ۲، ۱۷۷). وقتی مردم با حاکمی بیعت می‌کنند معنایش این است که از دستورات او پیروی کنند (ابن خلدون، ۱۹۷۸م، ص ۲۰۹)؛ به پیمانی که بسته‌اند وفادار و درصدد برآورده کردن خواسته‌هایش باشند و در برابر تعرض و تهاجم دیگران از او حمایت کنند؛ خواه بیعت‌شونده حق حکومت خود را از ناحیه خدا به دست آورده باشد و خواه از ناحیه غیر خدا. پس چه مردم با شخصی بیعت کنند و چه بیعت نکنند این بیعت، جعل یا رفع مشروعیت نمی‌کند و موجب ایجاد حق یا برداشتن حق حکومت از او نمی‌شود؛ همان‌گونه که بیعت مسلمانان با رسول خدا ﷺ به معنای جعل حق حاکمیت برای آن حضرت نبود؛ بلکه صرفاً اعلان وفاداری و حمایت همه جانبه از ایشان در راستای اعتلای دین و گسترش فرهنگ اسلامی بود (سبحانی، ج ۴، ص ۶۳). در «صحیح بخاری» روایاتی ذیل عنوان «کیفیت بیعت امام با مردم» آمده که دلالت بر همین مطلب دارد. در یکی از این روایات این گونه آمده است که «عبادة بن صامت» می‌گوید:

ما با رسول خدا ﷺ بر فرمان‌برداری و اطاعت در خوشی‌ها و سختی‌ها بیعت کردیم و عهد بستیم که با اهل بیت او در امر حکومت منازعه نکنیم، حق را بگوییم و برپا داریم و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت‌گری نهراسیم (بخاری، ۱۴۰۰ق، ج ۹، ص ۶۴-۶۳؛ مسلم، ج ۶، ص ۱۷ و ۲۹). این روایت معنا و مفاد بیعت با پیامبر را به خوبی بیان می‌کند و آن گوش به فرمان بودن، پیروی کردن در امور خوشایند و ناخوشایند، عدم منازعه با اهل بیت او در همه امور یا امر حکومت و قیام و قول به حق و درستی است. از این‌رو حضرت علی ۷ در موارد متعددی روز بیعت و آن واقعه را به مردم گوشزد می‌نماید و مفاد عهد و پیمان آنان را یادآور می‌شود تا تمامی راه‌های توجیه نافرمانی و مخالفت آنها را مسدود نماید. ایشان در بیانی می‌فرمایند:

... ای مردم! مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است؛ حق شما بر من آن که از خیر خواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید و اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید و در آشکار و نهان برایم خیر خواهی کنید، هر گاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید (نهج البلاغه، خطبه ۳۴).

مهم‌ترین نقدهای کلی که بر استدلال «عمار» به سخنان و خطبه‌های آن حضرت وارد است از این قرار است:^۲

۱. تصریح حضرت بر الهی بودن حق حکومت

اینکه گفته شد حضرت علی ۷ به نص خدا و رسولش بر امامت خود اشاره و استدلال نفرموده و فقط به شورا و بیعت استناد کرده‌اند قابل قبول نیست؛ زیرا می‌بینیم آن حضرت در مواقع گوناگون (همان، خطبه ۲، ۵، ۶، ۲۶، ۳۴، ۳۷، ۵۴ و ۶۷) به حق ولایت الهی خود و اهل بیت پیامبر ۹ بر دیگران تصریح و تأکید نموده و آن مواردی که نسبت به حق خود سکوت کرده و یا مسأله بیعت و انتخاب مردم را پیش کشیده نه بدین خاطر بوده که مشروعیت حکومت را مستند به آن بدانند، بلکه به خاطر دلایلی بوده که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

از جمله آن موارد، سخنان آن حضرت در خطبه دوم «نهج البلاغه» است که می‌فرماید:

کسی را با خاندان رسالت نمی‌شود مقایسه کرد و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر ۹ اساس دین و ستون‌های استوار یقین می‌باشند. شتاب کننده، باید به آنان بازگردد و عقب مانده باید به آنان ببیند؛ زیرا ویژگی‌های حق ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر ۹ نسبت به خلافت مسلمین و میراث

رسالت به آنها تعلق دارد. هم‌اکنون (که خلافت را به من سپردید) حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، باز گردانده شد (همان، خطبه ۲).

حضرت در این جملات به بیان انتصابی بودن مقام خلافت و امامت می‌پردازند و تصریح می‌کنند که حق ولایت و حکومت از آن خاندان پیامبر ۹ بوده، آن حقی که خود پیامبر به آن توصیه فرموده ولی مردم آن را از اهل بیت گرفته و در غیر موضع آن قرار دادند و اکنون که من به خلافت رسیدم، حق به جایگاه اصلی و اولیه خود بازگشت.

در خطبه ۱۴۴ علاوه بر اینکه بر الهی بودن حکومت و ولایت تأکید می‌نماید، برخی از ویژگی‌های ائمه را نیز برمی‌شمارد و در این باره می‌فرماید:

کجا هستند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن آنان می‌باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ و ستم‌کاری بر ضد ما روا داشتند. خدا ما اهل بیت پیامبر : را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد. به ما عطا فرمود و آنها را محروم ساخت. ما را در حریم نعمت‌های خویش داخل و آنان را خارج کرد که راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند و روشنی دل‌های کور را از ما می‌جویند. همانا امامان [دوازده گانه] همه از قریش بوده که نهال آن را در خاندان بنی هاشم کاشته‌اند. مقام ولایت و امامت در خور دیگران نیست و دیگر مدعیان زمامداری، شایستگی آن را ندارند (همان، خطبه ۱۴۴).

این سخن به روشنی دلالت دارد که امر امامت یک امر الهی است نه مردمی و غیر از بنی‌هاشم کسی لیاقت و صلاحیت رسیدن به این مقام را ندارد. اگر امامت و خلافت یک امر مردمی و به انتخاب و اختیار مردم بود و حضرت این مطلب را قبول داشت، دیگر این جمله «همانا امامان [دوازده گانه] همه از قریش بوده که نهال آن را در خاندان بنی هاشم کاشته‌اند. مقام ولایت و امامت در خور دیگران نیست و دیگر مدعیان زمامداری، شایستگی آن را ندارند» معنا نداشت؛ زیرا نظریه انتخاب می‌گوید مردم به هر

شخص واجد شرایط که رأی بدهند و با او بیعت کنند، حاکم است؛ چه از بنی‌هاشم باشد یا نباشد.

از جمله موارد دیگری که حضرت بر حق الهی خلافت و امامت خود تصریح می‌کند و بزرگان اهل سنت آنها را روایت کرده‌اند، مواردی است که واقعه غدیر را به مردم یادآور می‌شود و از آنها بر این امر اعتراف می‌گیرد که رسول خدا ﷺ آن حضرت را در آن روز از جانب خداوند بر این امر منصوب نمود (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۹، ص ۲۱۷؛ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۳۳-۲۲۷).

پس این ادعای مستدل که می‌گفت نصی در کار نبوده و اگر می‌بود حضرت آنها را بیان می‌کرد (عماره، ۱۹۸۹م، ص ۳۲۲-۳۲۰)، با توجه به این دسته از روایات مردود و باطل است.

۲. سکوت و فلسفه آن

روش و منطق امیرالمؤمنین ⁷ در مدت خلافت خلفای سه‌گانه، «سکوت» بوده نه اعتراض و نه رضایت و این از فرمایشات خود آن حضرت قابل استنباط است. آنجایی که می‌فرمایند:

پس از وفات پیامبر ﷺ و بی‌وفایی یاران، به اطراف خود نگاه کرده یاوری جز اهل بیت خود ندیدم که اگر مرا یاری کنند، کشته خواهند شد. پس به مرگ آنان رضایت ندادم. چشم پر از خار و خاشاک را ناچار فرو بستم و با گلوبی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم و خشم خویش فرو خوردم و بر نوشیدن جام تلخ‌تر از گیاه حنظل، شکیبایی نمودم (نهج البلاغه، خطبه ۲۶).

در مواردی نیز پرده از راز سکوت خود برداشته، بعد از بیعت مردم با «ابوبکر» و پیشنهاد برخی برای بیعت با آن حضرت، می‌فرماید:

در شرایطی قرار دارم که اگر سخن بگویم می‌گویند بر حکومت حریص است و اگر خاموش باشم می‌گویند از مرگ می‌ترسید. هرگز! من و ترس از

مرگ؟! ... این که سکوت برگزیدم، از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر باز گویم مضطرب می گردید؛ همچون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق (همان، خطبه ۵).

همچنین در روزی که مردم برای بیعت با عثمان گرد آمدند، حضرت در عین تأکید بر شایستگی و اولویت خود نسبت به مقام ولایت و خلافت، می فرمایند:

همانا می دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده‌اید گردن می نهم تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه باشد و از هم نپاشد و جز من به دیگری ستم نشود و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم... (همان، خطبه ۷۴).

یا در روایت دیگری که خود مستدل نیز بخشی از آن را به عنوان دلیل بر مدعای خود در بالا آورده، حضرت در اولین روزهای حکومتش، در فلسفه سکوت چندین ساله اش می فرماید:

... به خدا سوگند! اگر ترس تفرقه و جدایی بین مسلمانان و برگشتن کفر و بی دینی نبود ما رویه‌ای غیر از این را با آنها انتخاب می کردیم. پس حکومت را افرادی به دست گرفتند که خیری به مردم نرساندند ... (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰۸-۳۰۷؛ هاشمی خویی، ۴۰۰ق، ج ۳، ص ۳۱۴).

علم الهی، بصیرت و دور اندیشی حضرت مانع از این می شود که در آن شرایط، از حق غصب شده خود سخنی بر زبان جاری کند و به انگیزه حفظ اسلام و نظام اسلامی (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۶۴)، خود را موظف به سکوت می داند. به تعبیر دیگر، شیعه برخلاف اهل سنت شوون امام را منحصر به حکومت داری و خلافت نمی داند، بلکه حفظ، بیان و تفسیر دین را نیز از شوون و وظایف امام به حساب می آورد (سید مرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۷؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۵؛ حلی، ۱۴۳۰ق، ص ۱۸۷-۱۸۲). به همین خاطر در جایی که امر دایر بین برپایی حکومت و حفظ دین باشد و انجام هر دوی آنها - به صورت هم‌زمان - ممکن نباشد، تنها راه ممکن و مجاز اخذ به اهم و ترک مهم است و این همان کاری است که امیرالمؤمنین ۷ در زمان

خلفا انجام دادند. با این حال، آیا می‌توان ادعا کرد در مواردی که حضرت لب فروبسته و سکوت اختیار نموده، نسبت به وضعیت موجود در حاکمیت و رهبری جامعه رضایت داشته و آنها را بر حق می‌دانسته است؟

۳. شکایت از غصب حقش

گرچه سیره و روش آن حضرت در برخورد با خلفا و دستگاه حاکم سکوت بود، ولی هرگاه موقعیتی پیش می‌آمد و حضرت فضا را برای بیان حقیقت مناسب می‌دیدند، از ظلم‌هایی که به ایشان شده سخن می‌گفتند و از غصب حقی که نسبت به ایشان روا داشته‌اند شکایت می‌نمودند. بیشتر این‌گونه سخنان را می‌توانیم در زمان زمام‌داری و خلافت خود حضرت ببینیم؛ زمانی که زمام امور را به دست گرفته و بیان حقایق، به تفرقه امت منجر نمی‌شد، مانند فرازهای آغازین روایتی که در بالا ذکر کردیم می‌فرمایند:

بعد از حمد و ثنای خدا، وقتی خداوند پیامبر خود را قبض روح نمود، گفتیم: ما خاندان، وارثان، اهل بیت و اولیای او بر مردم در سلطنت هستیم و در حکومت او کسی نباید با ما نزاع داشته باشد و در حق ما طمع کند تا اینکه مردم با شتاب حق حکومتی که از آن پیامبرمان بود را از ما غصب کردند و حکومت از آن دیگری گردید و ما همچون رعیتی گشتیم که ضعیفان در ما طمع می‌کردند و ذلیلان و پست‌مایگان بر ما عزت می‌فروختند و اشک از چشمان ما جاری شد و دل‌ها خشمگین شد و جان‌ها به ناله درآمد (ابن ابی الحدید، ۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰۸-۳۰۷؛ هاشمی خویی، ۴۰۰ق، ج ۳، ص ۳۱۴).

مرحوم «میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی» از شارحان «نهج البلاغه» در ذیل این روایت می‌گوید:

همان‌گونه که می‌بینید این روایت در غصب خلافت و اینکه حکومت و خلافت با ظلم و ستم و بدون رضایت از آن حضرت گرفته شد صراحت

دارد... و تعجب این است که شارح معتزلی [ابن ابی الحدید] با اینکه این خطبه را روایت می‌کند باز گمان می‌برد که آن حضرت با میل و رضایت حکومت را به آنها واگذار کرد... (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ق، ج ۳، ص ۳۱۵).

در خطبه ششم «نهج البلاغه» آمده است: «پس سوگند به خدا، من همواره از حق خویش محروم ماندم و از هنگام وفات پیامبر ﷺ تا امروز حق مرا از من باز داشته و به دیگری اختصاص دادند».

آن حضرت در جایی دیگر از وقایع بعد از رحلت رسول خدا ﷺ این‌گونه سخن می‌گوید و از انحراف بزرگی که در مسیر جامعه اسلامی رخ داده با این زبان گلایه می‌نماید:

... تا آنکه خدا، پیامبرش را نزد خود برد، [افسوس] که گروهی به گذشته جاهلی خود بازگشتند و با پیمودن راه‌های گوناگون به گمراهی رسیدند و به دوستان منحرف خود پیوستند و از دوستی با مؤمنان بریدند که به آن امر شده بودند و بنیان اسلامی را تغییر داده در جای دیگری بنا نهادند. آنان کانون هر خطا و گناه و پناهگاه هر فتنه‌جو شدند که سرانجام در سرگردانی فرو رفته و در غفلت و مستی به روش و آیین فرعونیان در آمدند یا از همه بریده و دل به دنیا بستند و یا پیوند خود را با دین گسستند (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰).

اگر امیرالمؤمنین ۷، بنا بر ادعای مدعی، ملاک مشروعیت را بیعت و انتخاب می‌دانست، دیگر سخن از غصب حق معنا نداشت؛ چون دیگر حقی در کار نبود؛ بلکه مردم صاحب حق بودند و آن را به خلفای سه‌گانه واگذار کردند.

۴. اتمام حجت

در برخی مواقع، هنگامی که مردم به آن حضرت پیشنهاد خلافت می‌دادند و دست بیعت دراز می‌کردند، آن حضرت به خاطر اتمام حجت با آنها به راحتی عهده‌دار امر خلافت نمی‌شدند تا با اصرار و پافشاری و بیعت همه حجت بر آنها تمام شود و در

مسائل، مشکلات و فتنه‌های آینده جامعه، از زیر بار مسئولیت و تعهد خود شانه خالی نکنند. حضرت بعد از قتل «عثمان» و روی آوردن مردم به ایشان، در این باره می‌فرماید: مرا واگذارید و دیگری را بجوید [دنبال دیگری بروید]؛ زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می‌رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است و چهره‌های گوناگون دارد و دل‌ها بر این بیعت ثابت و عقل‌ها بر این پیمان استوار نمی‌ماند. چهره افق حقیقت را ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناخته ماند. آگاه باشید اگر دعوت شما را بپذیرم، بر اساس آنچه که می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به گفتار این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نمی‌دهم. اگر مرا رها کنید چون یکی از شما هستم که شاید شنواتر و مطیع‌تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم. در حالی که من وزیر و مشاوران باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم (نهج البلاغه، خطبه ۹۲).

حضرت در اینجا هشدار می‌دهد که ما به استقبال فتنه‌های گوناگون و سختی می‌رویم و شما باید خود را برای آنها آماده کنید به همین خاطر صرف یک بیعت صوری کافی نیست. این شفاف‌سازی‌ها برای این است که مردم در آینده هیچ بهانه‌ای در اطاعت و فرمان‌برداری نداشته باشند و همچنین نگویند علی ۷ طمع حکومت داشت یا ما با او بیعت نکردیم یا اینکه بیعت ما ناگهانی و بدون تدبیر و اندیشه بود؛ همان‌گونه که برخی نسبت به بیعت ابوبکر این نظر را داشتند. حضرت در ردّ این احتمال و بهانه می‌فرماید: «لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِكُمْ إِيَّايَ فَلْتَنَّهُ»؛ بیعت شما مردم با من بی‌مطالعه و ناگهانی نبود (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶).

حضرت باز در راستای اتمام حجت بر مردم و به‌ویژه «طلحه» و «زبیر» می‌فرماید: (شما مردم!) برای بیعت کردن، به سوی من روی آوردید، همانند مادران تازه زاییده که به طرف بچه‌های خود می‌شتابند و پیاپی فریاد کشیدید، بیعت! بیعت! من دستان خویش فروبستم، اما شما به اصرار آن را گشودید، من از دست دراز کردن، سرباز زدم و شما دستم را کشیدید. خدایا! طلحه و زبیر

پیوند مرا گسستند، بر من ستم کرده و بیعت مرا شکستند و مردم را برای جنگ با من شوراندند. خدایا آنچه را بستند تو بگشا و آنچه را محکم رشته‌اند پایدار مفرما و آرزوهایی که برای آن تلاش می‌کنند بر باد ده! من پیش از جنگ از آنها خواستم تا باز گردند و تا هنگام آغاز نبرد انتظارشان را می‌کشیدم، لکن آنها به نعمت پشت پا زدند و بر سینه عافیت دست رد گذاردند (همان، خطبه ۱۳۷).

در جایی دیگر می‌فرمایند: «مردم همانند شتران تشنه‌ای که به آب نزدیک شده، و ساربان رهاشان کرده، و عقال [پای بند] از آنها گرفته، بر من هجوم آوردند و به یکدیگر پهلو می‌زدند، فشار می‌آوردند؛ چنانکه گمان کردم مرا خواهند کشت، یا بعضی به وسیله بعض دیگر می‌میرند و پایمال می‌گردند» (همان، خطبه ۵۴).

از مطالب پیش‌گفته روشن می‌شود، سخنان امیرالمؤمنین ۷ در تأکید بر مسأله بیعت مردم، نه از باب ملاک و معیار دانستن آن در حقانیت حکومت و ولایت بوده، بلکه بخاطر تمام کردن حجت بر مردم و بستن همه راه‌های توجیه و بهانه‌تراشی در عدم پیروی از ایشان و وفاداری به عهدشان بود. علاوه بر اینکه حضرت در موارد گوناگون، به‌ویژه هنگام در درست گرفتن زمام امور، به الهی بودن امر حکومت و امامت بر مردم تصریح فرموده و راز سکوت خود در ایام خلفای سه‌گانه را به روشنی بیان کرده است. بنابراین استدلال بر «نظریه انتخاب» به سخنان آن حضرت، استدلالی تمام نبوده و سخنان ایشان را نمی‌توان مؤیدی برای این نظریه و نقضی برای «نظریه نصب الهی» دانست.

بررسی‌های موردی

در این بخش به برخی از نقدهای خاص و ادله پیش‌گفته «عمار» خواهیم پرداخت.

۱. بررسی استدلال به خطبه «شقیه»

بسیار جای تعجب و تأسف است که محتوا و آهنگ مجموع خطبه «شقیه» که در اعتراض به روش روی کار آمدن و همچنین کارکرد خلفا است، از نظر شخصی پنهان

بماند و همه آن عبارات شدید و دردآور امیرالمؤمنین 7 پیرامون غضب خلافت نادیده گرفته شود. مستدل با تقطیع قسمتی از کلام آن حضرت و نقل ناقص آن به صورت گزینشی، در صدد اثبات مدعای خویش دست به مغالطه زده است. برای اینکه مغالطه استدلال کننده به خوبی روشن شود، ترجمه بخشی از خطبه شقشقیه را در ادامه می آوریم:

آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. ... پس من ردای خلافت را رها کرده و دامن جمع نموده، از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم یا در این محیط خفقانزا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ ... پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می نگرستم که میراث مرا به غارت می برند. تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد. ... شگفتا! ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری درآورد؟ هر دو از شتر خلافت، سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند. ... سوگند به خدا! مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند و دچار دو رویی ها و اعتراض ها شدند و من در این مدت طولانی محنتزا و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم تا آن که روزگار عمر هم سپری شد. سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من هم سنگ آنان می باشم. پناه بر خدا از این شورا! در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم تا امروز با اعضای شورا برابر شوم؟ که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صف آنها قرار دهند؟ ناچار باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگ گردیدم ... تا آن که سومی به

خلافت رسید، ... روز بیعت [با من]، فراوانی مردم چون یال‌های پرپشت گفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند تا آنکه نزدیک بود [دو انگشت شست پایم] لگدمال گردند و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله‌های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند... (نهج البلاغه، خطبه ۳).

پس مغالطه مستدل در استدلال به این نامه به‌خوبی روشن گردید؛ زیرا اگر به جملات فوق‌الذکر در کلام آن حضرت توجه می‌داشت دچار چنین سوء برداشتی نمی‌شد. اینکه امیرالمؤمنین 7 در این خطبه به صراحت بیان می‌دارد که میراث مرا غصب کردند و همچنین مکرر می‌فرماید که من چاره‌ای جز صبر و تحمل نداشتم و به ناچار کوتاه آمدم و با آنان هماهنگ گردیدم، کافی است تا محقق منصف از خود بپرسد کدام حق؟ علی 7 قبل از انتخابش توسط مردم و بیعت مردم با او چه حقی بر آنان دارد که مدام دم از آن می‌زند و فریاد بر می‌آورد که حق مرا غصب کردند؟ اگر به‌دقت و دیده انصاف بنگریم، می‌بینیم که فضای سخن در این خطبه غیر از فضای حکومت و خلافت نیست و این همه جملات صریح و بی‌پرده برای بیان حقیقت کافی است. بنابراین با توجه به این جملات، دیگر نمی‌توان پذیرفت آن حضرت، بیعت و انتخاب را ملاک مشروعیت می‌دانستند.

۲. بررسی استدلال به نامه امیرالمؤمنین 7 به معاویه و دیگر نامه‌های آن حضرت

برای بررسی استدلال به این نامه حضرت، توجه به چند نکته بایسته است:

۱. مستدل تصریح می‌کند که اساس قدرت خلفای راشدین از یک هیأت ده نفره (ابوبکر، عمر، عثمان، علی 7، طلحه، زبیر، عبدالرحمن، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید بن نفیل و ابو عبیده بن جراح) نشأت گرفت که در «سقیفه» فقط دو نفر (عمر و ابو عبیده) از آنها با ابوبکر بیعت کردند و کار را تمام کردند. ابوبکر هم هنگام مرگش، عهد خلافت را به عمر واگذار کرد و انتخاب عثمان به عنوان خلیفه هم توسط شورایی چند نفره بود (عمار، ۱۹۸۹م، ص ۵۷). پس ریاست و خلافت آنها به انتخاب مردم نبوده است.

۲. این نامه ظاهر در این است که امیرالمؤمنین ۷ خلافت خلیفه اول و دوم را پذیرفته‌اند؛ در حالی که خلافت این دو و همین‌طور خلافت خلیفه سوم، با صریح سخنان پیامبر اکرم ۹ در واقعه غدیر و دیگر وقایع که در برابر چشم شاهدان بیان کردند، تعارض دارد. همچنین با سخنان امیرالمؤمنین ۷ در موارد متعددی، مبتنی بر غضب حق او و نبود چاره‌ای جز صبر در برابر این غضب و...، مخالف است.

۳. در همان واقعه‌ای که امیرالمؤمنین ۷ «جریر» را نزد «معاویه» می‌فرستند و مذاکراتی بین «جریر» و معاویه صورت می‌گیرد، معاویه، «شرحبیل» را با حقه و فریب به همکاری علیه امیرالمؤمنین ۷ دعوت می‌کند. وقتی «جریر» سخنان «شرحبیل» را می‌شنود و از تصمیم او مطلع می‌شود، در معرفی حضرت علی ۷ به «شرحبیل» این‌گونه شعر می‌سراید:

وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَفَارِسُهُ الْأُولَىٰ بِهِ يَضْرِبُ الْمَثَلُ^۴

در این شعر جریر تصریح بر وصایت حضرت علی ۷ دارد. پس روشن است که نمی‌توان بر ظاهر الفاظ نامه اعتماد کرده و بگوییم امیرالمؤمنین ۷ خلافت خلفای سه‌گانه را در این نامه امضا کرده و حکم به صحت آنها نموده، و بیعت و انتخاب را روش تعیین خلیفه دانسته است، بلکه به نظر می‌رسد این نامه از باب جدال احسن و مباحثات و مطابقت با مکتب کلامی خلفا بیان شده و استفاده حضرت از این مبانی برای احتجاج بر معاویه بوده که او از طرفی مدافع نظریه کلامی خلفا و از طرف دیگر مخالف و منکر آن حضرت بوده است و چون در جدل از مسلمات طرف مقابل برای اسکات او بهره می‌برند، حضرت می‌خواهد به معاویه و دیگران مانند طلحه و زبیر و ... بفهماند که اگر در باب حکومت و خلافت مبنای شما (بیعت و انتخاب) را هم بپذیریم باز حق با من است نه با شما؛ زیرا مردم با من بیعت کرده‌اند نه با شما. پس روح حاکم بر این نامه، مجادله با خصم است با آنچه او را ساکت کند، نه تبیین نظریات امیرالمؤمنین ۷ در باب خلافت و ریاست جامعه (مظاہری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۵۹). در دیگر نامه‌های حضرت نیز این اصل حاکم و جاری است مانند نامه به طلحه و زبیر و دیگران.

پس نه این نامه حضرت و نه دیگر نامه‌های ایشان دلیل بر نظریه انتخاب و بیعت نمی‌باشند. علاوه بر اینکه در برخی از همین نامه‌ها مانند نامه به مردم عراق (ابن قتیبه، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۴)، شواهدی بر انتصابی بودن مقام امامت و الهی بودن آن وجود دارد.

نتیجه‌گیری

«محمد عماره» از اندیشمندان بزرگ نومعتزله، روش تعیین امام را انتخاب و بیعت مردم می‌داند؛ البته نه انتخاب همه مردم. او معتقد است خواص جامعه که به جایگاه امامت، شخصیت، وظایف و ویژگی‌های امام، علم و آگاهی دارند، وظیفه انتخاب امام را بر عهده دارند. آنان بعد از شکل‌گیری کمیته‌ای امام را انتخاب و به مردم معرفی می‌کنند. وی برای رد نظریه نصب الهی و اثبات ادعای خود به روایاتی از سخنان و نامه‌های امیرالمؤمنین ۷ استناد کرده است. ما با ارجاع به منابع دینی و تبیین معنای واقعی بیعت و بررسی استنادات «عماره» روشن کردیم که این نظریه هم از جهت محتوا و هم در مقام اجرا عمل با نارسایی‌هایی روبه‌رو است، همچنین استنادات وی به کلمات امیرالمؤمنین ۷ نیز سودی برای او به بار نمی‌آورد. با توجه به دیگر کلمات حضرت علی ۷ در می‌یابیم که در روایات مورد استناد عماره، حضرت نه در مقام بیان روش تعیین حاکم و مشروع دانستن انگاره انتخاب، بلکه در مقام جدال احسن، اتمام حجت، حفظ جامعه اسلامی از خطر تفرقه و فروپاشی و... بوده‌اند و در موارد متعددی نیز بر نصب خود به عنوان امام و خلیفه مسلمین از جانب خداوند، تصریح نموده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. «محمد عماره مصطفی عماره» در ۲۷ رجب ۱۳۵۰ (۸ دسامبر ۱۹۳۱) در شهرک سروره واقع در مرکز ناحیه قلین از توابع استان «کفرالشیخ» در «مصر»، در خانواده‌ای متعهد و مذهبی و مرفه متولد شد. وی از برجسته‌ترین شخصیت‌های جریان اندیشه اعتزال نو می‌باشد. حدود ۱۵۰ اثر به صورت تألیف، تحقیق و یا به کمک و مشارکت دیگران نوشته که بعضاً از اهمیت بسیاری

برخوردارند. همچنین در باب حکومت اسلامی آثار قابل توجهی منتشر کرده است، از مهم‌ترین موضوعاتی که عماره بدان پرداخته، می‌توان به «مشروعیت»، «مردم‌سالاری»، «شورا»، «آزادی»، «حقوق بشر» و «ملی‌گرایی عرب» اشاره کرد. وی یکی از مهم‌ترین اسلام‌گرایان در مناظرات میان سکولارها و اسلام‌گرایان در جهان عرب می‌باشد که به نقد برخی مبانی اندیشه سکولار پرداخته و پاسخ درخوری به برخی شبهات آنان داده است. به‌عنوان نمونه می‌توان به کتاب «شبهات حول الاسلام» و «التأویل العبثی للوحی و النبوة و الدین» اشاره نمود. تعدادی از آثار او به زبان‌های خارجی ترجمه شده و به شدت مورد توجه قرار گرفته‌اند (محمد مالکی، ستار عودی، محمد عماره در اندیشه سیاسی متفکران مسلمان، ج ۱۷، ص ۲۰-۱۷). از آنجا که محمد عماره یکی از شخصیت‌های فعال و تأثیرگذار در اندیشه سیاسی جهان اسلامی معاصر در کشورهایی همچون مصر، عربستان و ... می‌باشد، آشنایی با دیدگاه‌های او و تبیین و بررسی آنها ضروری به نظر می‌رسد.

۲. از آنجا که مستدل در جای‌جای ادله خود به کلام حضرت علی ۷ در نهج البلاغه استناد کرده، ما نیز می‌توانیم در پاسخ او به همین منبع استناد کنیم.
۳. مراد سخن عمر است که گفت: «إِنْ نُبِعَّ أَيْ بُكِّرَ كَانَتْ فَلْتَةً»؛ همانا بیعت با ابوبکر ناگهانی بود (طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۰۵؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۶۶).
۴. گذشته از خویشاوندی نزدیک با پیامبر، وصی رسول خدا و نخستین و شایسته‌ترین شهسوار اوست که در فضل بدو مثل زندق (مقریزی، وقعة صفین، ص ۴۹-۴۸).

منابع و مأخذ

۱. نهج البلاغه.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۳، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الاعتقادات، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ج ۲، ۱۴۱۴ق.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه ابن خلدون، بیروت: دارالقلم، ۱۹۷۸م.
۵. ابن قتیبه، ابی محمد عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة، ج ۱، قم: منشورات رضی - منشورات زاهدی، ۱۳۶۳.

۶. ابن کثیر، اسماعیل، **البدایة و النهایة**، تحقیق مکتبه تحقیق التراث، ج ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، تصحیح و تعلیق جمال الدین میر دامادی، ج ۸، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، چ ۳، ۱۴۱۴ ق.
۸. ابن یحیی بن مرتضی، احمد، **طبقات المعتزلة**، بیروت: دار المکتبه الحیاه، بی تا.
۹. ابو عیسی، محمد بن عیسی، **سنن الترمذی**، قاهره: دار الحدیث، بی تا.
۱۰. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، **صحیح البخاری**، ج ۹، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۰ ق.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، **ادب فنای مقربان**، تحقیق و تنظیم محمد صفایی، ج ۱، قم: اسراء، چ ۲، ۱۳۸۱.
۱۲. حسینی میلانی، سیدعلی، **نقش شورا در امامت**، قم: مرکز حقایق اسلامی، ۱۳۸۷.
۱۳. حلّی، علی اصغر، **تاریخ علم کلام در ایران و جهان**، تهران: انتشارات اساطیر، چ ۲، ۱۳۷۶.
۱۴. حلّی، حسن بن یوسف، **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**، تعلیق آیه الله جعفر سبحانی، قم: مؤسسه امام صادق ۷، چ ۳، ۱۴۳۰ ق.
۱۵. خرازی، سید محسن، **بداية المعارف الإلهية فی شرح عقائد الإمامية**، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چ ۴، ۱۴۱۷ ق.
۱۶. ربانی گلپایگانی، علی، **امامت در بینش اسلامی**، قم: بوستان کتاب، چ ۲، ۱۳۸۷.
۱۷. سبحانی، جعفر، **الإلهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل**، ج ۴، قم: المرکز العالمی للدراسات الإسلامیة، چ ۳، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. سید مرتضی، علی بن حسین بن موسی، **الشافی فی الإمامة**، تحقیق و تعلیق سید عبدالزهراء حسینی، ج ۱، تهران: مؤسسه الصادق ۷، چ ۲، ۱۴۱۰ ق.
۱۹. صاحب بن عباد، اسماعیل، **المحیط فی اللغة**، محقق و مصحح محمد حسن آل یاسین، ج ۲، بیروت: عالم الكتاب، ۱۴۱۴ ق.
۲۰. طباطبایی، سید محمد حسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعہی مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵، ۱۴۱۷ ق.
۲۱. طبرسی، احمد بن علی، **الإحتجاج علی أهل اللجاج**، محقق و مصحح محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.

۲۲. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، لبنان: روائع التراث العربی، بی تا.
۲۳. علیخانی، علی اکبر و همکاران، اندیشه سیاسی متفکران مسلمان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۰.
۲۴. عماره، محمد، الاسلام و السياسة، قاهره: دارالسلام، ۲۰۰۵م.
۲۵. -----، الاسلام و فلسفة الحكم، قاهره: دارالشروق، ۱۹۸۹م.
۲۶. -----، المعتزلة و مشكلة الحرية الانسانية، قاهره: دار الشروق، ج ۲، ۱۴۰۸ق.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۲، قم: نشر هجرت، ج ۲، ۱۴۰۹ق.
۲۸. قاضی عبدالجبار، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد، المغنی فی أبواب التوحید و العدل، تحقیق جورج قنواتی، قاهره: الدار المصرية، ۱۹۶۵-۱۹۶۲م.
۲۹. -----، تثبیت دلائل النبوة، قاهره: دار المصطفی، بی تا.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامية، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۳۱. مالکی، محمد، عودی، ستار، محمد عماره در اندیشه سیاسی متفکران مسلمان، ج ۱۷، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۰.
۳۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ج ۲، ۱۴۰۳ق.
۳۳. مسلم، ابوالحسن بن الحجاج القشیری النیشابوری، صحیح مسلم، ج ۶، مصر: مكتبة و مطبعة محمد علی صبیح و اولاده، بی تا.
۳۴. مصباح یزدی، محمدتقی، انسان شناسی در قرآن، تنظیم و تدوین محمود فتحعلی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ؛، ۱۳۸۸.
۳۵. -----، نگاهی گذرا بر نظریه ولایت فقیه، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ؛، ج ۲۲، ۱۳۸۹ش.
۳۶. مظاهری، حسین، فقه الولاية و الحكومة، تحقیق: مجید هادی زاده، ج ۱، قم: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا 3، ۱۳۸۶.
۳۷. مظفر، محمدرضا، عقائد الإمامية، به تحقیق دکتر حامد حنفی، قم: انتشارات انصاریان، ج ۱۲، ۱۳۸۷ش.
۳۸. منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، قم: انتشارات کتاب فروشی بصیرتی، ج ۲، ۱۳۸۲.

۳۹. موسوی زنجانی، سیدابراهیم، عقائد الإمامية الإثني عشرية، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ج ۳، ۱۴۱۳ق.

۴۰. مومن قمی، محمد، الولاية الالهية الاسلامیة، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ج ۲، ۱۴۲۸ق.

۴۱. هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ترجمه حسن حسن‌زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای، تصحیح و تعلیق ابراهیم میانجی، ج ۳، تهران: مکتبه الإسلامیة، ج ۴، ۱۴۰۰ق.

۴۲. هلالی، سلیم‌بن‌قیس، کتاب سلیم‌بن‌قیس الهلالی، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی